

حادثه نویسی

پرونده هفته

تشر

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۵

چهارشنبه ۱۷ مرداد ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۷۰

حوادث رفتیم و پای خاطرات تلخ و شیرین آنها از سالها

قلم زدن در این حوزه نشستیم.

از نگاه بسیاری از مردم پنهان بوده و از آن اطلاعی

به باشند. این هفته سراغ تعدادی از خبرنگاران

حوادث، مرا خبرنگار حوادث کرد

شدم و جسته‌وگریخته اطلاعاتی همراه عکس سه‌درچهار پیداکردم و به روزنامه رفتم. روز بعد، خبر همراه عکس به‌طور اختصاصی در روزنامه چاپ شد. یک هفته بعد، صبح یک روز جمعه با صدای انفجاری محله لرزید. این بار مغازه گل‌فروشی به‌علت نشت گاز منفجر شده بود. سه‌نفر زیر آوار گرفتار شده بودند. دوباره با روزنامه تماس گرفتم که خواستند، خودم گزارش تهیه کنم. هیجان تهیه این دو خبر، مسیر قلمم را تغییر داد و از آنجا به بعد خبرنگار حوادث شدم و زیر نظر اساتید بزرگی مثل محمد بلوری و داریوش آرمان، تخصصی و حرفه‌ای‌تر در این حوزه کار کردم. در این سال‌ها به‌طور تخصصی در حوزه جنایی استان‌ها و شهرهای اطراف تهران فعالیت کردم و از ماجرای بیجه به بعد، پیگیر پرونده‌های قتل سریالی بودم و گاهی در کنار تیم تحقیق به کشف راز قتل‌ها کمک کردم. قاتلانی که شخصیتی کاملاً متفاوت‌تر از دیگر قاتلان داشتند. مجرمانی که در نگاه اول، ارتکاب قتل‌های سریالی از سوی آنها غیرقابل باور بود. هرکدام برای جنایت‌های خود، توجیهی داشتند که همین باعث می‌شد وجدان‌شان را آرام کنند. یادم هست یک‌بار از مهین، قاتل سریالی زنان قزوین پرسیدم، از کشتن زنان سالخورده که هم‌سن مادرش بودند، عذاب وجدان نمی‌گرفتی که در جواب گفت: من سراغ زنانی می‌رفتم که هم طلای زیادی داشتند و هم عمرشان را کرده بودند و نوه و نتیجه‌شان را دیده بودند. بیجه هم می‌گفت من قربانی تجاوز شده بودم و این بچه‌ها را می‌کشتم تا به سرنوشت من دچار نشوند.

آن زمان حساسیت جامعه و خبرنگاران در برابر قتل‌های سریالی زیاد بود و روزها و گاهی هفته‌ها به جنایت‌های آنها پرداخته می‌شد اما الان درنهایت یکی، دو روز به موضوع پرداخته می‌شود و رسانه‌ها، دیگر مثل سابق به‌صورت میدانی این اخبار مهم را پیگیری نمی‌کنند. همین کم‌شدن حساسیت رسانه‌ها باعث کاهش حساسیت جامعه شده است. همچنان حوزه حوادث پرطرفدارترین حوزه خبری است و توجه به آن می‌تواند، باعث توجه بیشتر به روزنامه‌ها شود. خبرنگاری حوادث تا چندسال قبل بر گزارش‌های میدانی از صحنه‌های قتل و گفت‌وگوهای اختصاصی با مجرمان تکیه داشت و هر روزنامه‌ای به دنبال پیشی‌گرفتن از رقیب در خبرهای اختصاصی بود.

آن زمان خبرنگاران حوادث، رقابتی شیرین داشتند و برای تهیه خبر هر روز به دادسراها، کلانتری، آگاهی و دادگاه‌ها سر می‌زدند اما حالا نیروی انتظامی و دستگاه قضایی اطلاع‌رسانی را محدود به رسانه‌های رسمی خود کرده و دیگر اجازه نمی‌دهند که خبرنگاران در این حوزه خبرنگاری کنند و سایت و کانال‌های پلیس و خبرگزاری قوه قضاییه شده منبع اغلب خبرگزاری‌ها و برخی روزنامه‌ها. همین موضوع آفتی را در صفحات حوادث نمایان کرده که همانا شبیه‌بودن اخبار در صفحات حوادث روزنامه‌هاست.

اگر قاتل ناشناس فروردین‌ماه سال ۱۳۷۹، بیجه‌محل ۹ ساله ما را با چاقو سلاخی نکرده بود، شاید الان خبرنگار اجتماعی یا سیاسی بودم و هیچ‌وقت وارد حوزه حوادث نمی‌شدم. از ۱۲ سالگی شب‌ها منتظر می‌ماندم که پدرم به خانه بیاید و روزنامه اطلاعات را بیاورد. آن زمان عاشق گزارش‌های سیاسی و اجتماعی بودم و خاطرم هست اولین مطالبی که نوشتم هم مربوط به این دو حوزه بود و آن زمان در نشریات محلی چاپ می‌شد. سال ۱۳۷۹ از طریق یکی از دوستان به گروه اجتماعی روزنامه جوان معرفی شدم و مطالبی که نوشته بودم برای آقای ضابطی، دبیر وقت روزنامه بردم. آن زمان سنم کم بود و وقتی به تحریریه روزنامه‌ها می‌رفتم، جدی گرفته نمی‌شدم اما آقای ضابطی قول داد مطالب را بخواند و نظر بدهد. بعد هم شماره مستقیم سرویس را به من داد و گفت: اینجا گروه اجتماعی و حوادث یکی هست و اگر خبر حادثه‌ای شنیدی، زنگ بزن و خبر بده. صبح روز بعد در محله‌مان ولوله‌ای به پا شد و پسر ۹ ساله‌ای را درزدان با چاقو سلاخی و از خانه‌شان سرقت کرده بودند.

یاد شماره تلفن افتادم و با آقای ضابطی تماس گرفتم که خواست گزارش تهیه کنم و با عکس مقتول برایش ببرم. بدون کارت خبرنگاری، راهی خانه موردنظر



محمد غمغمار
تشر



تلخ و شیرین یک شغل پرماجرا

گرما جان باخت اشک ریختم؛ ولی با وجود همه این سختی‌ها، وقتی دو روز گزارش نمی‌نویسم، دل‌تنگ می‌شوم. دلم برای پیگیری یک پرونده جدید و ایده‌های چطور روایت کردن آن پرونده تنگ می‌شود. چرا که خبرنگار حوادث بودن، فقط روایت خشونت نیست. روایت شادی مردم در دل حوادث و تلخی‌ها نیز می‌تواند باشد. مثلاً معجزه‌ای که در زلزله کرمانشاه رخ داد و یک زن باردار پس از ۱۶ ساعت صحنه و سالم از زیر آوار نجات پیدا کرد. روایت آن معجزه در آن روزهای تلخ، شادی بخش بود، حتی می‌توان از این شغل به‌عنوان یک آگاهی و آموزش یاد کرد. خبرنگار حوادث بودن در زندگی‌ام این کمک را به من کرده که همیشه حواسم جمع خطرات احتمالی باشد. از طرفی نشستن پای درد مردم و رساندن صدای فریادهای آنها می‌تواند همه این سختی‌ها را آسان‌تر کند. چند سال پیش بود که جانباز حواس‌پرتی را اشتباهی به افغانستان فرستاده بودند و او در آنجا جان باخته بود. من این ماجرا را از زبان خانواده‌اش روایت کردم و بعد از سال‌ها همچنان همان خانواده از ته دل برایم دعا می‌کنند. چرا که فریادشان را به گوش مسئولان رسانده بودم و بعد از آن مصاحبه از اکثر سازمان‌ها و ارگان‌ها پیگیر ماجرای آن پرونده شدند.

روزنامه‌نگاری جزو مشاغل، پراسترس محسوب می‌شود. دلیلش هم به خطرات و آسیب‌هایی است که متوجه این شغل و دست‌اندرکاران آن است. تهدیدات شغلی و بیکاری، شرایط سخت کاری، حضور در حوادث و تلاش برای کشف و بیان حقیقت، بخشی از خطراتی است که هرکدام از این موارد اضطراب و استرس بسیار زیادی می‌تواند به همراه داشته باشد، اما خبرنگار حوادث بودن ممکن است استرس‌ها و اضطراب‌های خاص خودش را داشته باشد می‌گویند خبرنگاران حوادث گرایش بیشتری به افسردگی دارند. البته من هنوز هم نمی‌دانم این موضوع درست است یا خیر؛ هنوز نمی‌دانم کارم در شخصیت و روحیه‌ام تأثیر منفی گذاشته است یا نه؛ سال‌هاست که در صف اول مصاحبه و گفت‌وگو با متهمان و مجرمان هستم. مجرمانی گاه خشن با جرم‌هایی وحشتناک؛ سال‌هاست که از جزئیات جنایت‌ها و نقشه‌هایشان می‌نویسم و بارها آن لحظه‌ها و دقیق‌ها را در ذهنم مرور می‌کنم تا بتوانم روایت بهتری داشته باشم. سال‌هاست که پای درد دل قربانی‌های خشونت، جرم و جنایت نشسته‌ام، اما همیشه سعی کردم روحیه‌ام را نیازم. یادم می‌آید که برای پلاسکو و آتش‌نشان‌های شهید، چندین روز اشک ریختم. آنها را در آن جهنم آتشین تصور کردم. وقتی با خانواده‌هایشان صحبت می‌کردم، وجود می‌لرزید. وقتی از تازه دامادی قربانیان یا از آرزوهایشان می‌گفتم قلبم آتش می‌گرفت. یادم هست برای بنیتای هشت ماهه که در خودروی سرقت شده، از گرسنگی و

سیمافرا هانی
تشر

خبرنگاری بیشتر است. خنده‌ام گرفته بود و یک بار هم یک قاتل خطرناک را که پاتوق را به قتل رسانده بود، به دادسرا آوردند. در عصبانی شد و دستبند دستش را شکست و یک قدمی‌ام رسید، خشم صورتش به خنده سرت بگذارم.»

دیدم می‌شویم. خاطرم هست چند سال قبل گان‌لس آنجلسی هم بود. در حاشیه جلسه می‌کرد شبانه می‌فرستم سرت را ببرند و روی وارد شدم و قبول کرد حرف بزند و ۹۰ دقیقه یخ کرد. شماره‌ام را گرفت و بعد از آزادی هر بار خواستم مستندی درباره‌اش بسازم اما از

و شیرین را رقم زد و بخشش قاتلان از سوی بدگی دوباره به بیمارانش از جمله شیرینی‌هایی ی‌های کار در این حوزه همچنان عاشق این